

پرسش شماره ۲۹

نشریه سیاسی قانون مباحث کمونیسم کارگری

سه شنبه بیست و سوم دی ماه ۹۹ - دوازدهم ژانویه ۲۰۲۱



مبارزات هفت تپه و مسله خصوصی سازی

نسرین رمضانعلی

پرسش: اهمیت مطالبه خلع ید از کارفرمای بخش خصوصی توسط کارگران هفت تپه چیست؟ کارفرمای بخش خصوصی یا دولتی عملاً در زمینه مناسبات پایه ای میان نیروی کار و سرمایه نماینده و کارگزار سرمایه هستند، عملاً برای کارگر تفاوت این دو چیست؟ نسرین رمضانعلی: اجازه بدهید من به نکته ای اشاره کنم. چند وقت پیش در همین نشریه مطلبی پیرامون اعتراضات و اعتصابات کارگران هفت تپه نوشته بودم و تقریباً در همین مورد و تاریخچه این اعتراضات اشاراتی داشتم، اما ما در چند ساله اخیراً همچنان شاهد اعتصابات و اعتراضات کارگران هفت تپه بودیم و هستیم.

در این دور از مبارزات، کارگران بحث خلع ید از کارفرما یا بهتر است بگویم اسد بیگی را طرح کردند (کسیکه شرکت نیشکر هفت تپه را مفت و مجانی نه تنها صاحب شده است، بلکه بابت همین تحویل کلی هم وامهای بی بهره و ووو دریافت نموده است که بخشی از همین ثروت بادآورده را میان کاربدستان محلی حکومت تقسیم کرده است تا در روزهای اعتصاب کارگران برای سرکوبشان "نهایت همکاری" را با او بکنند). اما سرنوشت کارگر هفت تپه به کجا انجامیده؟ کارگران هفت تپه در چند سال اخیر با خواستها و مطالباتی از قبیل پرداخت مزدهای معوقه، لغو تمامی قراردادهای موقت، افزایش دستمزد، پرداخت سنوات و حق ایاب ذهاب و بیمه های درمانی، بازنشستگی و بیکاری دست به مبارزه زده اند. کارگران تازه در نیمه راه متوجه شدند که کلیه مبالغی که به کارفرما مربوط است هیچکدام پرداخت نشده است. عموماً کارگران زمانی متوجه میشوند که بیمه کارگران اصلاً پرداخت نشده که بخواهند به بازنشستگی ورود کنند، یا بیکار شوند و یا برای بیمه بیکاری تقاضا بدهند این در حالی است که در فیشهای حقوقی عموماً قید شده است که بیمه

راست پوپولیست و فاشیستهای ترامپی

در آمریکا و در اپوزیسیون راست ایران

محمد آسنگران

هفته گذشته اتفاقات نادری در امریکا رخ داد. حمله عده ای از طرفداران ترامپ به مجلس نمایندگان و متعاقب آن کشته شدن پنج نفر در این حمله، اوضاع سیاسی جامعه را بشدت ملتهب نمود. پرسش ما را با این آغاز

صفحه ۳

کارگران و سیاست کنترل کارگری!

علی جوادی

بحث کنترل کارگری بار دیگر در جامعه مطرح شده است. قابل انتظار نیز بود. این بار یکی از فعالین کارگری نیشکر هفت تپه در مقابل توطئه ها و تلاشهای کارفرما و دولت سرمایه رسماً اعلام کرد چنانچه کارفرمایان به خواست کارگران پاسخ مناسب ندهند، مدیریت و اداره

صفحه ۷

آزادی اعتصاب

آزادی اعتصاب رسمی و غیر رسمی

دستمزد ایام اعتصاب صندوق اعتصاب

منصور حکمت

در اسفند ۶۸ و فروردین ۶۹ کمیته تشکیلاتهای محلی حزب کمونیست

صفحه ۹

نشریه پرسش هر سه شنبه منتشر می شود!

سردبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدram نواندیش

کارگران جهان متحد شوید!



مبارزات هفت تپه و مسئله خصوصی سازی

نسرین رمضانعلی

مقابله با خصوصی سازی و یا اسد بیگی، کارگر هفت تپه خیلی خوب میدانند که از همان اسد بیگی و زیرمجموعه اش تا دولت و سه قوه اش دزد چپاولگر و اختلاسگر هستند.

رژیمی که ده ها است در بحران اقتصادی بسر میبرد تنها میتواند به کارگر وعده دهد. امروز دیگر نمی تواند خشم کارگر رسماً گرسنه شده را کنترل کند، شگرد خصوصی یا دولتی را وارد باز کرده است. هشدار ما این خواهد بود، چه دولتی و چه خصوصی کارگر استثمار میشود، کارگر ابتدائی ترین حقوقش پایمال میشود و سفره طبقه کارگر خالی تر از روز قبل خواهد شد.

اگر کارگران بعنوان یک تاکتیک از سر امکان گرایی این شعار و پرچم را امروز حمل میکنند، خوب باید بدانند این جنگ سرمایه و کارگر است و این مبارزه با دولتی شدن شرکت هفت تپه پایان نخواهد پذیرفت. بنابراین امروز از دیدگاه من خواست خلع ید میتواند فقط شعاری باشد برای متشکل کردن کارگران و ادامه این مبارزات. کارگران هفت در سال 96 اعلام کردند ما خواهان ایجاد شورا هستیم و کنترل کارگری! که ما عین همین خواست و همین مطالبه را در اعتراضات کارگران فولاد، کارگران هپکو و ماشین سازی اراک و اعتراضات پتروشیمی هم شاهد بودیم.

پرسش: از آنجا که خصوصی سازی بخشی از سیاست های عمومی نئولیبرالی است، آیا مطالبه خلع ید از بخش خصوصی، کارگران را به سیاهی لشکر یکی از جناح های سرمایه در رقابت های داخلی سرمایه داران نمیکند؟

نسرین رمضانعلی: ما بعنوان جنبش کمونیسم کارگری و کمونیستهای که سابقه چند دهه ای پشت سر گذاشتیم همیشه گفتیم که جمهوری اسلامی یک حکومت نامتعارف یک حکومت در بن بست کامل است، آنچه که تاکنون دلیل بقای این حکومت شده است، نه اقتصاد، سیاست، قانون، فرهنگ بلکه سرکوبگری این حکومت است. بنابراین وقتی از اقتصاد نئولیبرالی هم صحبت کنیم باید گفت که این قبا به تن حکومتی دیکتاتوری فاشیستی اسلامی خیلی گشاد است. ما با رژیم روبرو هستیم که با "اقتصاد مال خر است" شروع کرد و به "اقتصاد گونی اسکناس" رسیده است. بنابراین دایناسورهای بحث نئولیبرالیسم برای این دایناسورهای اسلامی وصله ناجوری است. این بحث نیو لیبرالیسم بیشتر در محافل حاشیه حکومت، افرادی مانند زیبا کلام رونق دارد. اینها میخواهند دفاعشان از وحوش اسلامی را رنگ لعاب امروزی بزنند. وگرنه بحث جمهوری اسلامی و نیو لیبرالیسم بیشتر برد استناد آپ کمدی میخورد تا یک بحث جدی سیاسی. سیاست خصوصی سازی در ایران یکی از دلایل اصلیش ابتدا دوزدن تحریمها بود، سپس پولشوئی و مانپولیاسیون جامعه و درگیر کردن کارگران و رهبران با این پدیده است. **ادامه مطلب در صفحه آخر**

کارگران رد شده است. خواست و مطالبه کارگران در واقع حقوق پایه ای هر کارگر است که از قبل آن بتوانند حداقلهای نیازمندی های زندگی خود را تامین کنند. نیشکر هفت تپه زمانی هم که دولتی بود کارگران با همین خواست و مطالبه ها بارهای بار اعتصاب و اعتراض کرده بودند. اما چرا امروز خواست خلع ید طرح میشود؟ یک واقعیت غیره قابل انکار این هست، کارگر برای کسب مطالبات خود با سرکوب بیرحمانه و شدید رو به رواست. از طرف دیگر مسئولین و کارفرمای این واحد صنعتی مستقیماً به یکی از جناحهای رژیم متصل میباشند. اینها کارگران را ابتدا با وعده های پوچ به خانه فرستادند و اکنون که دیگر هیچ وعده ای کارگر را به خانه نمیتواند بفرستد، بخشا برای مهار کردن این اعتراضات و به کج راه بردن آن، عوامل خود را بدون صفوف کارگران فرستادند تا با طرح خواستهایی مبارزه کارگران را فرسایشی کنند و انرا به نفع کارفرما به پایان ببرند.

رژیم و نمایندگانش چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی از یک آبشخور تغذیه میشوند. حفظ نظام و بقای رژیمی که هر بخشی صبح کمی زود بیدار شد و توانست صاحب چند صد میلیونی شود، دستور میدهد.

بر متن این شرایط کارگر هفت تپه تلاش میکند از فرصت ایجاد شده به نفع خودش استفاده بکند و در نهایت از شکاف و دعوای درون خانوادگی حکومتیان به حداقل خواستههای دست پیدا کند. کارگری که با خواست حقوق معوقه به خیابان می آید و دستگیر شکنجه و زندان میشو تلاش میکند در شرایط سرکوب شدید برای کسب خواستههای خود، بیشترین استفاده را بکنند. بنظرم خواست استراتژیک کارگر هفت تپه محدود به مشکل خصوصی سازی و خلع ید از اسدبیگی نمیباشد. کارگر اکنون با پرچم خلع ید تلاش میکند میدان مبارزه را گسترش دهد. بدون تردید جنبش کارگری دارای گرایشات مختلف سیاسی است. ما در مبارزات کارگران هفت تپه هم جدال گرایشات را میبینیم و هم جنگ طبقه کارگر با حکومت را میبینیم. شخصاً فکر میکنم، اکنون گذشته از حمایت و پشتیبانی از مبارزات برحق کارگران هفت تپه، باید تلاش کرد که گامهای بعدی و خطرات و تهدیداتی که این مبارزات را میتواند تضعیف کند را نشان بدهیم.

امروز کارگر هفت تپه اعلام میکند، لغو خصوصی سازی. بنظرم بشکل خیلی عیانی میدانند مشکل طبقه کارگر مسئله خصوصی سازی نیست بلکه ساختار اقتصادی و سیاسی است که بر ایران حاکم است. بخشا کارگران از سر امکان گرایی محور شعارش میشود

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



راست پوپولیست و فاشیستهای ترامپی در آمریکا و در اپوزیسیون راست ایران

محمد آسگران

همان راه های تجربه شده دوره هیتلر کل قدرت را از آن خود و جناح حامیش بکنند. این سیاست ترامپ جنبشی را که ناراضی از وضع موجود بود تحت تاثیر قرار داد. جنبش ناراضی از سیستم حاکم قبل از ترامپ در سال ۲۰۰۸ به خیابان آمده بود. اما آن جنبش دو رویکرد متفاوت داشت. چپ و راست در آن جنبش خود را دینفع میدانستند. جناح راست جنبش اعتراض به سیستم حاکم، تحت تاثیر سخنان ترامپ قرار گرفت و او به سخنگوی این جنبش راست ناراضی تبدیل شد. در پروسه این ناراضی به سیستم حاکم بود که بخشی از بورژوازی آمریکا کسی مثل ترامپ راسیست را به جلو سوق داد تا بتواند آن جنبش را از آن خود و هدایت کند. چند سال اخیر در جریان انتخابات ۲۰۱۶ و تا به امروز ترامپ و این بخش سنتی و مذهبی ناراضی در آمریکا با هم چفت شده اند. ترامپ و هوادارانش در جامعه آمریکا بسیاری از قواعد بازی سنتی دو حزب حاکم را زیر سوال میبرند. چنانچه گفته میشود ترامپ اسما جمهوری خواه است اما عملا پدیده تازه ای است. ناگفته نماند ترامپ دوره ای با حزب دمکرات بود و بعدا به جمهوری خواهان پیوست. اما او یک راسیست و نژادپرست شبیه هیتلر است که احزاب موجود را فقط برای رسیدن به استراتژی خود لازم دارد و این دوره گذار از حزب جمهوری خواه هم میتواند طی شود. اکنون رابطه ترامپ با بخش عمده ای از هوادارانش که تحت تاثیر جنبش و افکار راسیستی او قرار گرفته اند و به فرمان او هر کاری ممکن است انجام بدهند شباهت زیادی به رابطه هواداران حزب نازی با هیتلر دارد.

برای فهم رابطه ترامپ با هوادارانش به این نقل قول یکی از هواداران هیتلر نگاه کنید:

یکی از اعضای سابق جوانان هیتلری: غرور ناسیونالیستی دیوانه‌واری که چون هیستری بود در ما فوران کرد. در دقایق پایانی سخنرانی هیتلر، ما از درون ریه‌هایمان، درحالی که اشک بر روی گونه‌هایمان جاری بود فریاد می‌کشیدیم: زیگ هایل، زیگ هایل، زیگ هایل! (هایل هیتلر) از آن لحظه به بعد، من با روح و تن خود به آدولف هیتلر تعلق داشتم."

چنین رویکردی در میان هواداران ترامپ بسیار قوی و به وفور وجود دارد. رابطه اینها با ترامپ رابطه مرید و مراد است. کاری به حقیقت ندارند. آنچه ترامپ بگوید برای آنها درست و قابل باور و عین "حقیقت" است. در ایران بعد از قدرنگیری خمینی هم ما با چنین پدیده ای مواجه شدیم که حزب الهی ها بدون چون و چرا و بدون تعقل فتوای رهبر را میپذیرفتند و دست به هر جنایتی میزدند. فاشیسم اسلامی نتیجه چنین رابطه ای بود. این گرایش به پوپولیسم و راسیسم و بیگانه ستیزی و برتری نژادی و... که ترامپ نمایندگی کرده است، تقریبا کپی آن چیزی است که هیتلر و بعدا خمینی انجام داد.

اما این گرایش فقط محدود به ترامپ نیست. بخشی از حاکمان آمریکا

میکم: اینها چه کسانی بودند؟ رهبری داشتند یا حرکت خودبخودی بود و علل شکل گیری این حرکت را در کجا باید جستجو کرد؟

آسگران: واضح است که این جمعیت حمله کننده به ساختمان کنگره آمریکا حامیان ترامپ بودند. نه تنها سازمان دهی شده بودند، بلکه به دستور مستقیم ترامپ که یک ساعت قبل از حمله در جمع آنها سخنرانی کرد، این اتفاق افتاد. ترامپ رسما اعلام کرد به محل کنگره بروید و مانع تائید تقلب در انتخابات بشوید. ترامپ تاکید کرد خودش هم همراه معترضین خواهد بود.

روز قبل از این دستور مستقیم برای مارش بطرف کنگره، ترامپ از هوادارانش خواسته بود که نتایج انتخابات را نپذیرند. او همچنین از مایک پنس معاون رئیس جمهور و رئیس موقت مجلس سنا، خواسته بود که در جلسه بررسی و تایید نتایج آرا الکتروال ایالتها، این نتایج را نپذیرد. وقتی پنس اعلام کرده بود که قدرت قانونی چنین کاری را ندارد ترامپ تویت کرد:

"اگر مایک پنس در کنار ما باشد، برنده این انتخابات خواهیم شد. ایالت‌های زیادی اشتباهی را که با تایید آمار نادرست و حتی متقابلانه در جریان پروسه نامعتبر ایالتی انجام داده‌اند، تصدیق می‌کنند. مایک می‌تواند این وضعیت را تغییر دهد."

ترامپ حتی قبل از انتخابات تاکید کرده بود تقلب میشود و او تقلب را نخواهد پذیرفت. او نه تنها سال ۲۰۲۰ بلکه سال ۲۰۱۶ هم بارها تاکید کرده بود اگر تقلب نمیشد من رای بیشتری می‌آوردم. با این رویکرد ۶۰ مورد شکایت علیه نتایج انتخابات نوامبر سال ۲۰۲۰ به دادگاه های ایالتی و دادگاه عالی آمریکا برده شد تا ثابت کند تقلب شده است و همه این شکایات رد شدند. در هیچ موردی نتوانستند ثابت کنند که تقلبی اتفاق افتاده است. اما او همچنان مصر بود که تقلب شده است و نتایج انتخابات را نخواهد پذیرفت.

همه این نمونه ها نشان میدهد ترامپ به عنوان نماینده بخشی از حاکمان آمریکا اعتقادی به انتخابات ندارد. اعتقادی به همان روش پارلماناریستی سنتی در آمریکا هم ندارد. او یک راسیست افراطی و قلدر بود که از جانب بخشی از سرمایه داران آمریکا به جلو سوق داده شد و تلاش کرد سوار ناراضی عمیق شهروندان علیه سیستم شود. او علیه سیستم موجود نبود. اما علیه مکانیسم کسب قدرت و تقسیم قدرت و نحوه حکومت کردن در میان جناحهای مختلف سیستم موجود بود. او تمام قدرت را بدون در نظر گرفتن سهم دیگر جناحهای حاکم میخواست. او خواهان پیش برد همان روشی بود که هیتلر قبلا در آلمان انجام داد. ترامپ تلاش میکرد از

دوره شاهد قوی شدن قطب سویت هم بودند. همین فاکتورها از جانب هیتلر به عنوان افول موقعیت تحمیلی به آلمان معرفی میشد و حس ناسیونالیستی جمعیت قابل توجهی در آلمان را تحریک میکرد تا به مردم بقبولاند به رهبر قدرتمندی مثل هیتلر برای نجات و عروج آلمان نیاز دارند.

اما ضدیت هیتلر با کمونیستها قبل از اقدامات دیگرش اجرا شد و برای قدرتمند کردن خودش در پرتو آتش زدن مجلس آلمان (رایشتاگ)

(تمام ۸۱ نماینده کمونیستها در مجلس را زندانی کرد تا بتواند با دو سوم آرای نمایندگان مجلس، اختیارات کامل و فرا قانونی خود را به قانون تبدیل کند. مخالفتش با عهد نامه ورسای و ضدیت با "سرمایه داری انگلیس" که از نظر او محدودیت برای آلمان قدرتمند ایجاد کرده بودند برنامه های بعدی هیتلر بود. هیتلر در جریان جنگ وقتی متوجه شد که نمیتواند رقبای غربی خودش را شکست بدهد تلاش کرد با حمله به روسیه زمینه صلح و توافق با انگلیس و آمریکا را فراهم کند که نشد و نتوانست و نهایتاً شکست خورد.

وقتی این تاریخ را مرور میکنیم متوجه میشویم حتی هیتلر دور اول انتخابش در سال ۱۹۳۳ تا این حد مثل ترامپ وقیح و لخت و عور حرف نمیزد.

در هر حال ترامپ در انتخابات سال ۲۰۲۰ شکست خورد اما ترامپیسم در آمریکا همچنان معضل آفرین خواهد بود. ترامپیسم اکنون جنبشی راست در ابعادی قابل توجه است و تلاش میکند در آینده سیاسی آمریکا نقش بازی کند. اینکه جنبشهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه چه رویکردی نسبت به ترامپ و ترامپیسم در پیش خواهند گرفت و دولت آمریکا با ریاست بایدن چه جهتی را در پیش میگیرد فاکتورهای مهمی هستند که آیا ترامپیسم رو به افول خواهد نهاد یا جنبش راستهای آمریکا را سازمان خواهد داد و منتظر نتایج جدال بعدی باید بود.

حمله به مجلس در همان اول راه نشان داد که تأثیرات دیرپاتری بر اوضاع سیاسی جامعه و حتی ساختار سیاسی و مراکز قدرت در آمریکا دارد. بنظر شما تأثیرات و تبعات این اتفاق چه در میان مردم و چه در حکومت شامل چه مواردی میشود؟

آسنگران: اولین تأثیر این تحولات اخیر و نقش ترامپ و ترامپیسم بر آمریکا این است که هیئت حاکمه آمریکا به عنوان حکومت قویترین قدرت نظامی و اقتصادی جهان تحولاتی را از سر گذرانده است و نمیتواند به حالت اول برگردد. دچار تکانههای جدیدی شده است و جنبشهای متفاوتی در آن جامعه شکل گرفته اند. جنبش راست و فاشیستی آمریکا فقط یکی از آنها است.

اما مهمترین تحول در میان حاکمان این است که جنبش راست در آمریکا امروز نماینده و سخنگو پیدا کرده است. راستها همانند چپها خواهان تغییر هستند. قبلا سیستم حاکم از جانب جنبش اشغال به چالش طلبیده شد. کسی مثل برنی سندرز به عنوان جناح چپ حزب دمکرات تلاش کرد سخنگوی بخشی از ناراضیان جامعه بشود و نتوانست. زیرا خواست و افق جنبش اشغال چپ تر از آن بود که سندرز را نماینده خود بداند. سندرز میخواست با بازی قانونی سر جنبش اشغال را به سمت بازی سنتی و دست به دست شدن قدرت و حکومت احزاب دمکرات و جمهوریخواه حاکم کج کند و نشد.

به این قناعت رسیده اند که این سیستم دست به دست شدن قدرت و تقسیم قدرت سنتی در هیئت حاکمه آمریکا کارساز نیست و "ملت سفید آمریکا را نمایندگی نمیکند". ترامپ در این زمینه به مذهب و خرافات هم پناه برد و با شعار "آمریکا اول" و مهم دانستن انجیل به عنوان کتاب رهنما به دنیای مورد نظرش تلاش کرد حس نژادپرستی و احساسات مذهبی بخش قابل توجهی از مردم آمریکا را تقویت و به خود جلب کند.

ضدیت ترامپ با سیاهان و خارجیها و زن ستیزی او در کنار ضدیت با آزادی بیان ضدیت با رسانه های مخالف، عینا مثل هیتلر و کپی آن بود. ترامپ ضدیت هیستریکس با کمونیستها و چپها را به جایی رسانده بود که حتی دمکراتها و بایدن را چپ و سوسیالیست خطاب میکند و شروع به فحاشی و فضا سازی علیه چپها میکند. همه این ویژگیهای ترامپ از گرایش بخشی از بورژوازی آمریکا به سمت فاشیسم خبر میدهد. برای روشن تر شدن نزدیکی ترامپیسم به فاشیسم شاید بهتر است کمی روی دوران به قدرت رسیدن هیتلر مکت کنیم.

در آلمان سال ۱۹۳۳ شرایط طوری بود که مردم از دست بحرانهای اقتصادی و افول موقعیت آلمان و نتایج پسا جنگ اول جهانی که محدودیتهایی برای آلمان گذاشته شده بود، ناراحت و عصبانی بودند. مردم آلمان عهد نامه ورسای و... را تحقیر آلمان میدانستند، و به نوعی احساس حقارت میکردند. آن دوره هم جنبش کمونیستی و احزاب چپ قوی بودند و حضور داشتند و هم راستها در حکومت و جامعه قدرت داشتند. جالب است بدانید که همان موقع یکی از خبر نگاران مجارستانی با فعالین ناراضی هر دو جنبش، چپ و راست مصاحبه کرده است و هر دو طرف گفته اند اوضاع به این شکل قابل دوام نیست و باید تغییر کند.

پاسخ یکی از مصاحبه کنندگان به این خبر نگار خواندنی و پر محتوا است. او گفته است ما خواهان تغییر هستیم در این مسیر یا کمونیستها پرچم تغییر را نمایندگی خواهند کرد یا نازیها! آنچه مسلم است ما دنبال کسی هستیم که پرچم این تغییر را با قدرت نمایندگی کند.

حزب هیتلر در انتخابات ۱۹۳۳ به قویترین حزب پارلمان تبدیل شد. با ائتلاف حزب خلق ملی آلمان و توصیه دو شخصیت مهم آن دوره و چند تاجر و سرمایه دار که نقش مهمی در اقتصاد آلمان داشتند، رئیس جمهور را تحت فشار گذاشتند که به توصیه تاجر و سرمایه داران آلمان گردن نهاده و هیتلر به مقام صدارت آلمان برسد.

همین اقدام راه قدرتگیری تمام و کمال هیتلر را رقم زد. تحولات کم و بیش به این صورت اتفاق افتاد که هیتلر از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک خود را ناسیونالیست، ضد کمونیست و ضد یهود معرفی کرد زیرا کمونیستها و یهودیها را نیروی اصلی بلشویکها میدانست و آنها را مانع گسترش و قدرتگیری کشور آلمان معرفی میکرد. بحران اقتصادی بعد از جنگ جهانی اول و محدودیتی که عهدنامه ورسای برای آلمان ایجاد کرده بود همزمان بود با رشد اقتصاد و قدرت انگلیس و فرانسه بعد از بحران اقتصادی ۱۹۳۰ و در این

حمله به مجلس، چشم انداز و آینده پدیده ترامپ‌پسیم در جامعه امریکا را چگونه میبینید؟

آسنگران: برای اینکه بدانیم آینده ترامپ‌پسیم به کجا ختم میشود باید ابتدا بدانیم چه تحولاتی باعث عروج و قدرت گیری ترامپ شد. عروج ترامپ در امریکا دلایل مختلفی دارد. اما مهمترین آنها بحرانی بود که کل بورژوازی امریکا در آن گیر کرده بود. بحران سیاسی و اقتصادی امریکا در جهان پسا جنگ سرد در حقیقت بحران پسا دمکراسی و پسا بازار آزاد بود. زیرا حاکمان با اتکا به قدرت اقتصادی و نظامی و تبلیغی خود به جایی رسیدند که نقشی برای شهروندان قائل نباشند و سرنوشت مردم را در دست بازار آزاد رها کردند. چنانچه طبق گزارش آکسفام که بر اساس داده های سال 2019 تهیه شده و در آستانه اجلاس مجمع جهانی اقتصاد "داووس" سال 2020 منتشر کرده است می‌گوید ۲۱۵۳ میلیارد در جهان ثروتی بیشتر از ۴/۶ میلیارد نفر (بیش از ۶۰ درصد جمعیت جهان) در اختیار دارند. ۱۶۲ میلیارد به اندازه نیم جمعیت فقیر جهان ثروت دارند. در امریکا ۶۰۰ میلیارد زندگی میکنند که تمام امریکا را تحت تسلط دارند. این درجه از شکاف فقر و ثروت در تاریخ بشر سابقه نداشته است. همه این تحولات در دوره حاکمیت سیستم دمکراسی و بازار آزاد اتفاق افتاده است. همین بحران کرونا نشان داد که آنچه تئوری توجیه پایه های بازار آزاد بود زیر سوال رفت و نه تنها امریکا بلکه همه دولتها برخلاف قواعد بازی در تئوری بازار آزاد ناچار به اقداماتی شدند.

بحث دمکراسی هم قبلا و بارها بی محتوایی خود را در تصمیمات دولتها و قدرتهای اقتصادی نشان داده بود. حاکمان در دولتهای دمکراسی بر خلاف قول و قرارهایی عمل میکنند که در جریان انتخاباتها گفته میشود. شهروندان ناچار هستند منتظر انتخابات بعدی بشوند. تکرار این دور تسلسل و اثبات ضدیت این سیستم و ضدیت همه احزاب سهیم در قدرت با منافع اکثریت ۹۹ درصدی شهروندان، مردم را در مقابل کل سیستم قرار داده است. زیرا بی اختیاری مردم برای بخش زیادی از جامعه مسجل شده است.

همه این تحولات فکری و سیاسی بر متن شرایط و دوره ای اتفاق افتاد که موقعیت جهانی امریکا هم در رقابتهای جهانی تضعیف شده بود. امریکا در جنگ عراق و افغانستان توانست ژاندارمی جهان را از آن خود کند. زیرا این جنگها در عراق و افغانستان قرار بود موقعیت رو به افول امریکا را با "نظم نوین جهانی" ترمیم کند که نشد و نتوانست.

در قدم بعدی بحران اقتصادی امریکا در سال ۲۰۰۸ ابعاد جهانی پیدا کرد و تا حد هشدار جدی پیش رفت. به دنبال این بحرانهای سیاسی و اقتصادی که فوفا به آن اشاره شد مردم امریکا متوجه شدند که هر روز شکاف فقیر و غنی در این کشور عمیقتر و پر نشدنی تر میشود. بحران اقتصادی تاثیرات مخربش بر زندگی مردم بیش از پیش آشکار شد. مردم ناچارا دست به مقاومت و اعتراض زدند. جنبش اشغال به میدان آمد و قدرتمندان وال ستريت را به چالش طلبید. در ادامه این بحرانها اوباما به عنوان اولین رئیس جمهوری سیاه پوست امریکا به قدرت رسید. قرار بود این رئیس جمهور سیاه پوست بحران را مهار کند، که نکرد. اما در پس این تحولات مردم امریکا در ضدیت با سیستم حاکم سنگر بندی کردند. اینجا بود که

اما جنبش راست به رهبری ترامپ توانست حول سیاستهای او بسیج بشود. ترامپ هم سیستم حکم رانی و تقسیم قدرت و ثروت جهانی را دور زد هم سیستم حکومت کردن به شکل سنتی در امریکا را به چالش طلبید. اقدامات چند سال اخیر ترامپ در پست ریاست جمهوری امریکا نشان داد از منظر این بخش از هیئت حاکمه دمکراسی و بازار آزاد و جهانی شدن سرمایه و... بصورت متعارف کنونی جوابگو نیست و به بن بست رسیده است. حتی بخشی از هیئت حاکمه امریکا و البته دیگر کشورهای غربی هم این نوع سیستم حکومتی و تقسیم قدرت سنتی و پارلمانتاریستی را زیر سوال برده اند. بنابر این اکنون هم طبقه کارگر و مردم تحت ستم خواهان تغییر هستند هم تمام راستهای امریکا و اروپا و دیگر کشورهای جهان سرمایه داری خواهان "تغییر" هستند.

شکل و سنت حکومتهای تا کنونی مورد قبول هیچکدام از جنبشهای چپ و راست جامعه که خواهان تغییر هستند نیست. بنابر این جو بایدن به عنوان نماینده سنتی سیستم مقابل ترامپ که اکنون به قدرت رسیده است نمیتواند هیچکدام از این جنبشها را راضی کند. زیرا رای داده شده به بایدن در حقیقت رای آری به او و حزب دمکرات نبود. برعکس تصور رایج رسانه های رسمی رای "نه" مردم به ترامپ بود.

این دو جنبش چپ و راست در امریکا از فردای قدرتگیری بایدن به میدان خواهند آمد. اما چپ جامعه و مردم ناراضی امریکا در چهار سال گذشته ضمن اعتراض به کلیت سیستم حاکم که در جنبش دفاع از سیاهان و دفاع از حقوق زن و علیه خشونت پلیس و... نقش آفرینی کرد، متوجه شد ترامپ یک مانع جدی در مقابل جنبش آزادیخواهی و مترقی امریکا علیه سیستم حاکم است. به همین دلیل در قدم اول بخشی از این جنبش اعتراضی تاکتیک اش این بود که ضربه محکمی به ترامپ و ترامپیسیم و راسیسیم و فاشیسم بزند و زد. با انتخاب نشدن ترامپ برای پست ریاست جمهوری جنبش راست هم در امریکا و هم در دیگر کشورها ضربه سنگینی خورد.

اما ضربه خوردن به معنی پایان این جنبش نیست. بدون شک جنبش راست امریکا با پرچم نژادپرستی به اشکال دیگری خواهد یافت. مسئله بر سر دایره تاثیرگذاری و قدرت این جنبش است. در پاسخ سوال قبلی اشاره کردم که دو فاکتور اینجا مهم و تعیین کننده خواهند بود. قدرت تاثیرگذاری جنبش چپ و سیاست و اقدامات دولت بایدن.

اگر چپ جامعه بتواند ضمن نقد و افشای ترامپیسیم مطالباتش را به دولت بایدن تحمیل کند و به جنبش اکثریت ناراضی جامعه تبدیل بشود راست امریکا و ترامپ شانسی نخواهند داشت. واضح است بدون این اقدامات جنبش راست میدان دار مقابله با سیستم حاکم خواهد شد و بر آینده امریکا تاثیر گذار خواهد بود.

در اثنای انتخابات امریکا بحث های متنوعی حول سرنوشت سیاسی ترامپیسیم صورت گرفت. امروز شما در پرتو واقعه

منفی عمومی روبرو شد و سناریوی حمله به کنگره به دستور ترامپ به یک تف سربالا برای ترامپیستها تبدیل شد، طرفداران سلطنت همچنان بیش‌رمانه میتازند و از ترامپ میخواهند با قوه قهریه یعنی اتکا به ارتش و نیروهای مسلح قدرت را تسلیم نکنند.

راستهای وقیح پرو ترامپ چه در آمریکا و چه در اپوزیسیون ایران وقاحت و دروغ‌گویی و بیشرمی را تا حد مقامات رژیم جمهوری اسلامی بالا برده اند.

آنها یعنی (سلطنت طلبان و سازمان مجاهدین و بقیه ناسیونالیستهای پرو ترامپ) دو جنس از دو جنبش راست هستند که شرم نزد آنها زانو زده است.

سلطنت طلبان و سازمان مجاهدین و شخصیت‌های "دمکراسی خواه و حقوق بشری" و... متعلق به اپوزیسیون راست که با بیشرمی همراه کوکلاس کلانها و راسیستها و فاشیستها شدند، اکنون گنج و عزادارند. در این شرایط حمله چپ و آزادیخواهی به جمهوری اسلامی و راستهای پرو ترامپ ضرورت صد چندان پیدا کرده است. دمکراسی مورد دفاع ترامپ و بایدن و رضا پهلوی و مریم رجوی و بقیه ناسیونالیستهای گندش بیش از همیشه مشام انسان متمدن و آزادیخواه را آزار میدهد. با توجه به حمله فاشیستها به کنگره آمریکا اگر ترامپ پیروز میشد، همانند دوران فاشیستها در آلمان، میخواست همه را از دم تیغ بگذراند. هدف تعرض آنها در قدم اول مطبوعات، منتقدین و بویژه چپها و کمونیستها و "خارجیها و بیگانگان بودند."

ترامپ و هواداران فاشیست اش در آمریکا و خارج آمریکا از شدت ضد کمونیست بودنشان، حمله به بایدن و شرکا را با گفتن اینکه کمونیست دمکرات هستند، همراه کرده اند. با توجه به عواقب حمله فاشیستها به کنگره، بدون شک ترامپیست‌هایی مانند فرسگریدیها و مسیح علینژاد و طبرزدی و شهرام همایون و حسن شریعتمداری و مهدی و... از امروز سیر و اگرایی و یاس و نا امیدي را سریعتری طی خواهند کرد.

راست پوپولیست و فاشیست ترامپی در آمریکا و در اپوزیسیون راست ایران هم ضربه ای سخت خورده است. نباید به آنها و دنباله روان آنها فرصت داد.

اکثریت جامعه خواهان تغییر شدند. اوپاما هم با همین شعار تغییر به قدرت رسیده بود. اما دو نوع تغییر را ما در اهداف و سیاست این دو قطب مردم و حکومت میبینیم.

بعد از هشت سال ریاست جمهوری اوپاما مردم متوجه شدند شرایط زندگی و امرار معاش شان روز به روز بد تر شده است. آینده، شغل و داشتن درآمد حد اقلی هم به آرزوی میلیونها نفر تبدیل شد. در همین فاصله بحران اقتصادی صدها میلیارد پول مردم به جیب بانکها ریخته شد که ورشکست نشوند. اما میلیونها انسان خانه و امکانات زیستی خود را از دست دادند. اعتراض علیه وضع موجود در ابعاد سراسری و در میان اقشار مختلف آمریکا گسترش پیدا کرد.

در این اعتراض و ناراضیاتی دو جنبش عروج کرد. جنبش راست و جنبش چپ.

ترامپ از جانب بخشی از هیئت حاکمه به جلو سوق داده شد که جنبش راست و ناسیونالیستی را نمایندگی کند. ترامپ از عهده این وظیفه بر آمد و میلیونها آمریکایی را با خود هماهنگ کرد. جنبش چپ اجتماعی و مخالفین ترامپ در هیئت حاکمه آمریکا در تقابل با فاشیسم و راسیسم در قدم اول ائتلافی غیر رسمی برای خلع قدرت ترامپ شکل دادند. در نتیجه انتخابات ۲۰۲۰ این ائتلاف غیر رسمی کارش تمام شد. از روز ۲۱ ژانویه که بایدن قرار است سکان ریاست جمهوری آمریکا را در دست بگیرد، جنبش چپ دو استراتژی موازی را در مقابل خود دارد. یکی تضعیف و حاشیه ای کردن جنبش ترامپیسم. دیگری فشار به دولت برای تحمیل مطالبات مردم کم درآمد و تحت ستم. بدون شک در این پروسه مبارزه اگر یک حزب جدی چپ و کمونیست از دل اعتراضات جاری سربرنیارود نهایتاً تمام مبارزات اجتماعی در بهترین حالت از رفرمهای محدود فراتر نخواهد رفت.

جریان‌ات ایرانی چه عکس‌العملی نسبت به این واقعه داشتند؟

آسنگران: طبعاً جریان‌ات چپ از گرایش‌ات مختلف از شکست ترامپ خرسند بودند و به تحلیل و ارزیابی این اتفاقات پرداختند. اما جریان‌ات راست و در راس آنها سلطنت طلبان و سازمان مجاهدین و نیروهای قومپرست و ناسیونالیست عزا گرفتند.

هلهله دو نیروی اپوزیسیون راست ایرانی و افراد و شخصیت‌های ناسیونالیست پرو ترامپ با باخت او در انتخابات به عزای عمومی تبدیل شده است.

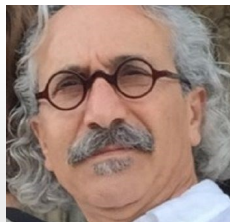
یک نکته اما در عکسها و تفاسیری که پخش شده، برای ایرانیان جالب است. تعدادی پرو سلطنت و طرفداران ترامپ و رضا پهلوی با پرچم خونین شیر و خورشید در بین حمله کنندگان هستند. آنها با پلاکارد ترامپ برای ایران، پرچم آمریکا را ماسک خود کردند و همراه راسیستها و فاشیستها شدند.

جالب تر اینکه وقتی این تقلاهای مشمزن کننده با عکس‌العمل

من به هیچ خرافه‌ای، به هیچ ناحقی، حتی اگر همه مردم جهان به آن صحنه بگذارند، احترام نمیگذارم. این را البته حق هر کس میدانم که به هر چه میخواهد باور داشته باشد. اما میان احترام به آزادی عقیده افراد با احترام به عقیده افراد فرق اساسی هست. ما بر فراز جهان نشسته‌ایم و داور این دنیا نیستیم. بازیگران و شرکت کنندگان در آن هستیم. هر یک گوشه‌ای از این جدال تاریخی-جهانی هستیم که به نظر من از آغاز تا امروز بر سر آزادی و برابری انسانها در جریان بوده است. من به خرافاتی که با آنها در حال جنگم و زجر انسانها را در جنگال آن دیده‌ام، احترام نمیگذارم. "منصور حکمت"



نه به شکنجه، نه به اعدام، نه به جمهوری اسلامی!



کارگران و سیاست کنترل کارگری!

علی جوادی

سرنگونی طلب روبرو شده است. مقابله با فلاکت اقتصادی تحمیل شده بر طبقه کارگر یک واقعیت روزمره جامعه است. مبارزه علیه دستمزدهای پرداخت نشده، مبارزه علیه اخراج و بیکار سازی کارگران، مبارزه علیه به تعطیلی کشاندن واحدهای تولیدی و چپاول وسایل تولیدی، مبارزه برای افزایش دستمزد ها و دریافت بیمه بیکاری، جملگی از عرصه های متفاوت مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در شرایط حاضر هستند.

ما در دوره کنونی شاهد اعتراضات و اعتصابات گسترده کارگری در واحدهای مختلف صنعتی هستیم. این اعتراضات علیرغم گستردگی و حمایت توده های مردم، علیرغم پیش رویها، بعضا به اهداف خود دست نیافته اند. "عدم سود آوری" و عدم قابلیت رقابت با کالاهای وارد شده یک بهانه کارفرمایان برای تعطیلی و به رکود کشاندن واحد تولیدی و فروش وسایل تولید است. در چنین شرایطی اعتصاب کارگری، قدرت از کار انداختن چرخ تولید و توزیع، از همان جایگاه و توانی که در یک واحد تولیدی "سود آور" وجود دارد، برخوردار نیست. مثلا در همان ساعت اول اعتصاب در "ایران خودرو" شریان اقتصادی "بیت امام" و برخی ارگانهای دیگر حکومت اسلامی را وادار به "واکنش" میکند. هم سود و جیبشان به خطر افتاده است و هم رژیم و دستگاه حکومتی و نظام حاکم. هر دستگاه اتومبیلی که در کارخانجات ایران خودرو تولید نشود، چندین میلیون تومان ضرر مستقیم به صاحبان سرمایه و انگلهای اسلامی حاکم خورده است. اما اعتصاب در واحدهایی که چنین موقعیت اقتصادی را به دلایل مختلف ندارند از قدرت و نقش لازم برخوردار نیست. زمانیکه یک سیاست کارفرما به تعطیلی کشاندن و فروش و حراج وسایل تولید است، اعتصاب الزام آوری همیشگی خود را ندارد. نتیجتا یک سؤال اساسی در مقابل رهبران کارگران در چنین شرایطی این است: استراتژی کارگران برای پیروزی بر کدام مولفه ها باید متکی باشد؟ آیا کارگران باید بنشینند و شاهد بیکاری و اخراج و تعطیلی واحد تولیدی باشند؟ در چنین شرایطی و در مواجهه با این فلاکت اقتصادی یک سیاست میتواند به دست گرفتن اداره کارخانه و واحد تولیدی و یا به عبارت دیگر سیاست کنترل کارگری باشد.

مسئله کنترل کارگری تمام سیاست کارگری و کمونیسم در مقابله با فلاکت اقتصادی موجود نیست. یکی از حلقه ها و ابزار است که کارگر میتواند به آن متوسل شود. مبارزه ما علیه فلاکت اقتصادی ابعاد گسترده و متنوعی دارد. ما برای پرداخت فوری تمامی دستمزدهای معوقه مبارزه میکنیم. ما برای بیمه بیکاری مکفی مبارزه میکنیم. ما برای افزایش دستمزد و تعیین دستمزدها توسط نمایندگان مستقیم کارگران مبارزه میکنیم. ما برای جلوگیری از اخراج کارگران مبارزه میکنیم. ما برای لغو قراردادهای برده وار سفید امضا مبارزه میکنیم. ما برای بیمه درمانی مناسب و قابل

کارخانه را در دست خواهند گرفت! کارخانه را خود اداره خواهند کرد. کنترل کارگری!

واقعیت این است که بحران اقتصادی پیکره جمهوری اسلامی را در بر گرفته است. جمهوری اسلامی به لحاظ اقتصادی یک پروژه ورشکسته به تقصیر است. حاکمت سرمایه و اسلام نتیجه ای جز فقر و فلاکت و خانه خرابی برای کارگر و توده مردم زحمتکش نداشته است. کارگران و مردم بپاخاسته در پی چاره جویی برای پایان دادن به این وضعیت ناهنجار هستند. مبارزه برای سرنگونی حکومت اسلامی در محور چنین تلاشهایی قرار دارد. شعار مرگ بر فقر، مرگ بر گرانی بازتاب دو فوریتی بودن چنین معضلی در جامعه است. چه ملزوماتی سیاست کنترل کارگری را در جامعه مطرح کرده است؟ این سیاست به چه معضلاتی پاسخ میدهد؟ این سیاست چه چشم اندازی را در مقابل فعالین کارگری و جنبش کمونیسم کارگری قرار میدهد؟ محدودیت ها و محدوده های این سیاست کدامند؟

به جلو آمدن سیاست کنترل کارگری ناشی از موقعیت ویژه ای است که بخشهایی از طبقه کارگر در آن قرار گرفته اند. و این سیاست یک پاسخ کارگری روشن و کمونیستی به این شرایط است. واقعیات زیر برخی از زمینه های عینی طرح چنین سیاستی هستند:

۱- صد ها هزار کارگر مدتهاست که دستمزد شان با تاخیر چند ماهه پرداخت میشود. اخراج کارگران ابعاد گسترده ای بخود گرفته است. بیکاری و گرانی یک واقعیت زمخت و خشن در جامعه است. این روند نتیجه بحران و فلج اقتصادی سرمایه داری ایران است.

۲- سیاستهای اقتصادی دولت اسلامی سرمایه عملا برخی از واحدهای تولیدی و صنعتی را به رکود کشانده و در آستانه تعطیلی قرار داده است. بعضا فروش و تاراج ابزار و ماشین آلات تولیدی و کلا خود عوامل تولید راه سریعتری برای سرمایه و جانین حکومتی برای انباشت و ثروت اندوزی است. این سیاست نیرویی است که آینده ای در جامعه ندارد. خود میداند که محکوم به فنا است.

۳- سیاست تحمیل فقر و فلاکت اقتصادی یک رکن تلاش ارتجاعی رژیم اسلامی برای به زانو در آوردن کارگران، در کنار سرکوب مستقیم و همه جانبه، در شرایط کنونی است.

این شرایط اقتصادی را فقط میتوان "فلاکت اقتصادی" نامید. این شرایط یک استثناء و مساله ای خارج از نرم فعالیت اقتصادی سرمایه در ایران نیست. محصول طبیعی عملکرد سرمایه داری و حکومت اسلامی در ایران است. حکومتی که نفس بقاء و دوام هر روزه آن با اعتراض توده های مردم

زنده باد جنبش مجامع عمومی کارگران!

دهند. به میدان کشیدن طبقه کارگر در مبارزه علیه فلاکت اقتصادی یک شرط پیشروی در شرایط کنونی است. ما در عین حال به فعالین کارگری میگوئیم که پیشبرد چنین سیاستی کار ساده و سهل نیست. ما توهمی به معضلات و مسائل پیشروی نداریم. اما هراس از پیشروی، سیاستی نیست که ما در دستور خود قرار دهیم. یک نقطه قدرت سیاست کنترل کارگری را باید در راهگشا بودن، عملی بودن و تعرضی بودن آن دید. این سیاست یک پاسخ روشن و عملی به بحران اقتصادی حاکم بر جامعه است. کنترل کارگری گوشه ای از اراده مستقیم و بلاواسطه کارگر را در پیشبرد واحد اقتصادی متحقق میکند.

اصلی ترین مساله در این چهارچوب بنظر من جا انداختن این سیاست و افق توسط فعالین و سازماندهندگان و رهبران عملی کارگری در صفوف کارگران است. هم اکنون کارگران نیشکر هفت تپه در گیر مبارزه ای همه جانبه با کارفرما و دولت اسلامی در رابطه با ادامه کاری و دریافت دستمزدهای معوقه خود هستند. ماههاست که حقوق و مزایای آنها پرداخت نشده است. کارفرما مدعی است که این واحد "سود ده" نیست. میخواهند زمینهای زراعی این واحد صنعتی را به فروش بفرسایند و به تدریج کارخانه را تعطیل کنند. کنترل کارگری همانگونه که یکی از رهبران کارگری مطرح کرد، یک راه حل واقعی است. باید به یک سیاست جا افتاده در بخشهایی از طبقه کارگر تبدیل شود.

کارگران نباید اجازه دهند که واحدهای تولیدی را به نابودی بکشانند. کارگران نباید اجازه ندهید که کارفرما ابزار و وسایل تولید معاش و مایحتاج زندگی مردم را به تاراج بگذارد. کارگران نباید اجازه دهند که با اخراجشان کنند یا درهای کارخانه را به رویشان ببندند و یا به گوشه ای پرتابشان کنند. راه دیگری علاوه بر راههای تاکتونی برای مقابله با این شرایط هم وجود دارد. کنترل کارگری یکی از راه حل ها است. کارگران و تشکلات کارگری میتوانند واحد تولیدی را در تحت نظارت و کنترل خود بگیرند. دفاتر مالی را باز کنند. دست عوامل سرکوب کارگران و عوامل به نابودی کشاندن کارخانه را از سرنوشت مراکز اقتصادی کوتاه کنند. اراده و سیاست خود را حاکم کنند. کارگران میتوانند چرخ کارخانه و واحد تولیدی را بدون عوامل سرمایه و کارفرما به حرکت در آورند. جلوی دزدیها و چپاول عوامل سرمایه را بگیرید. به هر درجه که میتوانید بر سرنوشت خود حاکم شوند. این سیاست در شرایطی که توازن قوا هر روز به نفع توده مردم بپاخاسته و طبقه کارگر تغییر میکند، میتواند به یک واقعیت عینی تبدیل شود

منتشر شده در نشریه انترناسیونال شماره ۷۵۰

نه به فقر، نه به تبعیض،

مرگ بر جمهوری اسلامی!

دسترس برای همه مبارزه میکنیم. در کنار این مبارزه همزمان میتوانیم برای اعمال کنترل کارگری نیز مبارزه کنیم. کنترل کارگری میتواند یک رکن تلاش و سیاست ما در مقابله با فلاکت اقتصادی باشد.

کنترل کارگری میتواند گام و گوشه ای از سیاست عمومی ما در خارج کردن کنترل تولید و توزیع و ارائه خدمات در جامعه از دست سرمایه و دولت اسلامی باشد. ما برای سوسیالیسم مبارزه میکنیم. ما برای جامعه ای مبارزه میکنیم که شهروندان و تولید کنندگان مستقیم نیازهای جامعه خود در مقام تعیین چند و چون تولید، میزان تولید، نوع تولید و شرایط تولید و ... قرار گیرند. نظارت و کنترل کارگری یک گام در این راستا است. مسلماً اجرای این سیاست به معنای حاکمیت اقتصادی سوسیالیسم در واحد تولیدی و یا استقرار مناسبات اقتصادی سوسیالیستی نیست. اما اقدامی اولیه در این راستا و همسو و هم جهت با این مجموعه از فعالیت است.

این سیاست در کدام واحدهای صنعتی و خدماتی قابل اتخاذ است؟ هر کجا که کارگران بتوانند چنین سیاستی را پیش ببرند، میتوان و باید چنین سیاستی را اتخاذ کرد. فاکتور اولیه و تعیین کننده، قدرت و نیرو و درجه اتحاد و همبستگی کارگری است. اما اجرای این سیاست در مراکز تولیدی و خدماتی با ضروریات متفاوتی مواجه است. در واحدهایی که در حال تعطیلی و یا ورشکستگی هستند و یا به نابودی کشانده شده اند، اتخاذ این سیاست از مبرمیت و اهمیت بیشتری برخوردار است. در این واحدها مساله معاش و بقای کارگر مورد تعرض قرار گرفته است. بیکاری و اخراج بعضا معادل محکومیت به فقر و فلاکت گسترده است. در شرایطی که جامعه به سوی یک ورشکستگی اقتصادی همه جانبه رانده میشود، در چنین شرایطی نظارت و کنترل کارگری یک راه واقعی و عملی در مقابله با این تعرض کارفرما است.

کارگران رادیکال - سوسیالیست و رهبرای عملی کارگری میتوانند این افق و سیاست را در کنار سایر سیاستها و راههای عملی مقابله با فلاکت اقتصادی قرار دهند. این سیاست به کارگر امید میدهد. گوشه ای از یک مجموعه راه حل واقعی است. به کارگر امکان میدهد که سیاستهای سازشکارانه و دنبال روی از بخشهایی از بورژوازی را بطور همه جانبه ای خنثی و حاشیه ای کند. با اتخاذ سیاست کنترل کارگری، کارگر دست بالا را در مقابله با توطئه های کارفرما پیدا میکند. حتی شیخ پیشبرد این سیاست به کارگر نیرو میدهد.

واقعیت این است که ابعاد فلاکت کارگری روز به روز در حال گسترش است. باید دست به اقدامات روشن و ویژه ای زد. باید قدرت کارگر را برای حاکم کردن بر سرنوشت خود به میدان کشید. کنترل کارگری یک سیاست تعرضی در این شرایط دهشتناک است. باید برای نبردهای جدی و اساسی آماده شد. کارگران سوسیالیست و رادیکال میتوانند با به میدان کشیدن طبقه کارگر در این شرایط نیروی سوسیالیسم طبقه کارگر را در پیشاپیش اعتراضات و مبارزه طبقه کارگر قرار

کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!



آزادی اعتصاب، آزادی اعتصاب رسمی و غیر رسمی

دستمزد ایام اعتصاب صندوق اعتصاب

منصور حکمت

وضعیتی است که اعتصاب برای خود کارگر بوجود می‌آورد. برای مثال در کشوری ممکن است بگویند که فقط در مورد اعتصاب رسمی حقوق ایام اعتصاب پرداخت می‌شود و در اعتصاب غیر رسمی حقوق پرداخت نمی‌شود. هرکس می‌تواند دست از کار بکشد، و البته اگر اعتصابش غیر رسمی باشد حقوق نمی‌گیرد. در کشور دیگری برای مثال می‌گویند اعتصاب آزاد است مشروط بر اینکه موضوع اعتصاب به همان کارگاه و همان بخش از کارگران مربوط باشد. یعنی شما نمی‌توانید در دفاع از مبارزات کارگران بخش دیگر در جامعه و یا در دفاع از یک امر اجتماعی دست به اعتصاب بزنید. فقط هنگامی مجاز به اعتصاب هستید که در کارخانه خودتان خبری شده باشد و یا بر سر دستمزد خودتان بلایی آمده باشد. این محدودیت نوع دوم از جنس محدود کردن آزادی اعتصاب بطور کلی است. اما اینکه موازین پرداخت حقوق در اعتصاب رسمی و غیر رسمی چیست اینها می‌تواند در چهارچوب اصل آزادی اعتصاب مورد بحث باشد و خود جنبش کارگری می‌تواند این موازین را تعیین بکند. این حق مسلم هر کارگری است که هر لحظه می‌خواهد ابزار را به دلیلی زمین بگذارد و دست از کار بکشد. اما ممکن است اکثریت کارگران با اینکار موافق نباشند. ممکن است سازمان مستقل کارگری با این کار موافق نباشد. اینها یک تفاوت‌هایی بویژه در جنبه مالی اعتصابات ایجاد می‌کند. دستمزد حین اعتصاب چه می‌شود. این را می‌توان در چهارچوب آزادی کامل اعتصاب هنوز بحث کرد. بحث اعتصاب رسمی و غیر رسمی در خودش این فرض را دارد که مرجعی برای اعلام رسمیت و یا عدم رسمیت اعتصاب وجود دارد. و این مرجع نمی‌تواند جز یک مرجع کارگری و منتخب کارگران باشد. باید سازمان و نهادی کارگری باشد و توسط کارگران به رسمیت شناخته شده باشد. ممکن است گفته شود که تا آزادی تشکل نباشد اعتصاب رسمی هم بنابراین معنی ندارد و تکلیف مساله آزادی اعتصاب نامشخص می‌شود. من فکر می‌کنم حتی در بدترین حالت هم کارگران می‌توانند مجمع عمومی واحدی را که دست به اعتصاب زده است بعنوان مرجعی که می‌تواند رسمیت اعتصاب را اعلام بکند و بر این مبنا خواهان حقوق کامل ایام اعتصاب بشود قرار بدهند. خلاصه کلام حق اعتصاب یک حق مسلم انسانی است و نقض آن برملا کننده و افشاء کننده بردگی طبقاتی ای است که در جامعه سرمایه داری برقرار است. در این چهارچوب می‌شود تازه در مورد اعتصاب رسمی و غیر رسمی و موازین مالی اعتصاب صحبت کرد. این را هم بگویم که فکر نمی‌کنم کشوری باشد که آزادی بی قید و شرط اعتصاب در آن برقرار باشد. هر کشور سرمایه داری به نحوی از انحاء آزادی اعتصاب را محدود کرده است. اما برای کارفرما چنین محدودیتی وجود ندارد. اگر کسی دارد ادعا می‌کند که جامعه اش مبتنی بر مواجهه آزاد صاحبان و وسائل تولید است، یکی سرمایه دار یعنی

ایران به ابتکار منصور حکمت می‌زگردی برای بررسی لایحه کار جمهوری اسلامی برگزار کرد. این می‌زگرد عینا از صدای حزب کمونیست ایران پخش شد و سپس متن مباحثات آن، به ویراستاری منصور حکمت، بصورت کتاب تحت عنوان "کار ارزان کارگر خاموش" به چاپ رسید.

آزادی اعتصاب

آزادی اعتصاب رسمی و غیر رسمی دستمزد ایام اعتصاب صندوق اعتصاب

مصطفی صابر: منظور از آزادی اعتصاب مشخصا چیست. دامنه آزادی اعتصاب چقدر باید باشد؟ اعتصاب رسمی و غیر رسمی چیست؟ آیا هر اعتصابی رسمی شناخته می‌شود و هیچ محدودیت و قید و شرطی روی اعتصاب می‌تواند وجود داشته باشد یا خیر؟ منصور حکمت لطفا شما شروع کنید.

منصور حکمت: هیچ نوع محدودیتی روی آزادی اعتصاب نباید وجود داشته باشد. حق دست از کار کشیدن در هر لحظه که کارگران، هر تعدادی شان، اراده بکنند مثل حق نفس کشیدن است. اگر این حق را از کارگر بگیرند بهمان درجه جامعه را به دوره برده داری برگردانده اند. کارگر باید بتواند دست از کار بکشد و بگوید بدلیل اینکه اشکالی در کار می بینم کار را متوقف می‌کنم. این به معنی زدن زیر اصل قرارداد کار یا نفی کار کردن و نفی کل موازینی که تولید جامعه بر آن مبتنی است نیست. کارگر می‌گوید در این مقطع معین کار نمی‌کنم چون اشکالی در کار می‌بینم. آزادی اعتصاب یعنی هیچکس نمی‌تواند کارگری را که کار را متوقف کرده است مجبور کند که کار کند. اگر حق اعتصاب وجود نداشته باشد یعنی اینکه اگر من کارگر دست از کار بکشم ایشان می‌تواند بیاید و مرا بطور فیزیکی مجبور کند کار کنم. کسی نمی‌تواند آزادی اعتصاب را خط بزند و همراه با این کار سرنیزه را نیاورد. چون اگر من دست از کار بکشم تو بالاخره چکار می‌کنی تا مرا به کار ناگزیر کنی؟ بنابراین من فکر می‌کنم آزادی اعتصاب هیچ قید و شرطی بر نمی‌دارد. و دقیقا به درجه ای که این آزادی را محدود می‌کنند، کارگر را از موقعیت یک انسان آزاد در جامعه، یعنی همان صورت از نظر حقوقی آزادی که جامعه سرمایه داری به فرد داده است، خارج کرده اند و به موجودی تبدیل کرده اند که اختیار خودش را ندارد.

منتها مساله ای که در مورد آزادی اعتصاب وجود دارد آن

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!

منصور حکمت: ببینید اتفاقا برعکس تصور شما مقوله اعتصاب رسمی به کارگر قدرت میدهد. اعلام اعتصاب رسمی یعنی اینکه از آن لحظه به بعد در اعتصاب بودن کارگران وضعیت قانونی و داده شده جامعه است و هرکس خلاف آن کار کند کار غیر قانونی کرده و باید ببرندش زندان. اعتصاب غیر رسمی یعنی من دست از کار کشیده ام و تو به کارت ادامه میدی تا تکلیف اختلاف روشن بشود. این را هم کسی حق ندارد دست به تنش بزند. اما اعتصاب رسمی یعنی اگر پاسبان از آن اطراف رد شد باید پاسبان را بیاندازند زندان و اگر کارفرما خواست جنسهای انبار را جابجا کند باید ببرندش زندان. چرا که اعتصاب رسمی است. دوم اینکه این به طبقه کارگر وحدت میدهد. اگر من و شما وقتی میخواستیم اعتصاب صورت بگیرد مساله را به تشکل کارگری مان، به مجمع عمومی مان، ببریم و این مجمع به اعتصاب رای بدهد، آنوقت آن یکی هم که درد خاصی ندارد باید بیاید بیرون. هیچ کارفرمایی حق ندارد از جای دیگر، از خارج اتحادیه و شورا و تشکل کارگری، استخدام کند و سر کار بگذارد. در اعتصاب غیر رسمی اتحادیه می ایستد و نگاه میکند و قسمت ها بکار خودشان ادامه میدهند. جنس ها را هنوز میبرد و میفروشد. بنابراین بحث بر سر تبدیل شدن اعتصاب به قانون مملکت است. وقتی یک سازمان کارگری مستقل اعتصاب را رسمی اعلام میکند، دارد به دولت میگوید که در این حوزه معین اصل بر اعتصاب است و هرکس که خلاف آن کار کند عمل غیرقانونی انجام داده است و قابل تعقیب است. این نکته اصلی است. اما ببینید یک مساله دیگر هم هست. وقتی کارگر ایرانی از اعتصاب حرف میزند فوراً در ذهن همه، خود کارگر و دیگران، "شلوغی" مجسم میشود. مردم بهم میگویند "آقا از آن خیابان رد نشو آنجا کارخانه فلان اعتصاب است یکوقت یک تیری، سنگی، چیزی به کله ات میخورد" و هرکس میشوند که کارگر جایی اعتصاب کرده است پاشنه کفشش را رومی کشد و اگر کنجاو نباشد از یک کوچه دیگر میروند. اما وقتی بانکها پول کسی را بلوکه میکنند آن خیابان امن و امان است. اینهم اعتصاب است دیگر. وقتی فلان وزارت خانه حقوق یک عده را نمیدهد اعتصاب کرده است. دست از فعالیت متعارف و نرمال خودش کشیده است. دست به اقدام فوق العاده زده و کار عادی اش را نمیکند. ولی نه پاسبانی میاید نه چیزی. ما تابحال ندیده ایم که پلیس بزور به دفاتر اتحادیه کارفرمایی بریزد (همانها که این قانون میگوید باید تشکیل بشود و معلوم نیست چرا خودشان برای اینها شورای اسلامی کارفرمایان درست نمیکند) و اینها را بگیرد و زندان ببرد و بگوید که چرا پولهایتان را خوابانده اید. این را ندیده ایم. اما تا دو کارگر با هم جمع میشوند و میگویند دست از کار بکشیم اول از همه به کلانتری و ژاندارمری محل خبر میدهند که با دوتا جیب بیاید آنجا. این اقدام بطور کلی با آزادی اعتصاب مغایر است. اما درحالت اعتصاب رسمی آن کسی که در خانه اش نشسته و خبر اعتصاب را میشوند فوراً فکر نمیکند که فلانجا شلوغ است. بلکه این را میفهمد که در آنجا کارگران بطور رسمی و قانونی دست از کار کشیده اند. به این ترتیب اعتصاب برای کارگر همانقدر امری عادی و برای جامعه امری برحق میشود، که هر نوع اعمال خشونت علیه آن و هر نوع دست درازی به آن را از نظر جامعه غیر موجه و مذموم میکند. این

مالک ابزار تولید و منابع فنی و فیزیکی کار و دیگری صاحب منبع زنده تولید یعنی نیروی کار، آنوقت سلب آزادی اعتصاب مثل این میماند که کارفرما حق نداشته باشد سرمایه اش را جابجا بکند. آزادی اعتصاب برای کارگر غیر قابل چشم پوشی است و کارگری که به همین بند رضایت داده باشد که آزادی اعتصاب نداشته باشد و یا این آزادی محدود باشد دیگر باقی قید و بندهای بردگی و بندگی را دارد قبول میکند.

مصطفی صابر: سوالی اینجا مطرح میشود و آن اینست که طبق صحبت های شما بنابراین مثلاً اگر در یک کارخانه یک سوم کارگران بخواهند اعتصاب بکنند و بقول شما دست از کار بکشند با این حساب نمیتوانند اعتصابشان را رسمی کنند چون دو سوم بقیه چنانچه مجمع عمومی ای در کار باشد به احتمال زیاد رای منفی میدهند.

منصور حکمت: نخیر. بحث من ابداً بر سر این نیست که چه کسری از کارگران اگر طرفدار اعتصاب باشند اعتصاب رسمی است. این را باید سازمان کارگری مربوطه تعیین کند. اگر من بعنوان رای دهنده در آن مجمعی باشم که میخواهد این موازین را تعیین کند که اگر چه درصدی از کارگران بخواهند اعتصاب کنند اعتصاب رسمی خواهد بود، میگویم ده درصد. هنوز چنین سازمانی را نداریم. اینطور نیست که نصف بیشتر کارگران یا بخش قابل ملاحظه ای از کارگران باید موافق باشند تا اعتصاب رسمی بشود. ممکن است بخش معینی از قسمت معینی این حد نصاب را تأمین کند. ممکن است در یک کارخانه فقط یک قسمت بخاطر مسائلیش اعتصاب کند و کل کارخانه، با اینکه مستقیماً در این مساله ذینفع نیست، به آن قسمت حق بدهد و کلاً بیاید بیرون. یعنی اعتصاب آن قسمت را رسمی اعلام کند. تصمیم راجع به این چیزها دست خود تشکل کارگری است و فکر میکنم اگر دست خود کارگر باشد ملاکی میگذارد که دست و بال خودش را نبندد.

مصطفی صابر: در مورد اعتصاب رسمی و غیر رسمی باز مشکلی که من دارم بجای خود باقی است. من فکر میکنم رسمی و غیر رسمی کردن اعتصاب محدودیت هائی بر آزادی بی قید و شرط اعتصاب میگذارد. و فکر میکنم گفتن اعتصاب رسمی و غیر رسمی لزومی ندارد. اعتصاب به این معنی است که عده ای از کارگران تصمیم میگیرند که کار را متوقف کنند و طبعاً این در یک واحد و یک محدوده معینی معنی دارد که همانطور که ایرج آذرین هم گفت بالاخره یک عده ای بقیه را قانع میکنند و دست به اعتصاب میزنند. نگرانی من از تقسیم اعتصاب به رسمی و غیر رسمی اینست که محدودیت ایجاد کنیم و بهانه ای دست کارفرما بدهیم که بتواند دستمزد حین اعتصاب کارگران را ندهد و اعتصاباتی را، که کارگران برای کسب حقوقشان براه انداخته اند، تحت عنوان غیر رسمی بودن سرکوب کند.

زنده باد اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران!

بنا بر اصل آزادی اعتصاب قابل مجازاتند. اما طرف میتواند ارتشش را نیاورد، میتواند مانند مورد اعتصاب معدنچیان انگلستان جنس را انبار کرده باشد و صبر کند. بورژوازی انگلستان هم کارگران را زد و هم ذغال سنگ انبار کرده بود و صبر کرد. مدتها صبر کرد. معدنچیان یکسال و اندی دوام آوردند و حتی جنگیدند. از پس پلیس انگلستان و تاکتیکها و روشهای سرکوبگرانه اش که برآمدند. ۵۰۰ کیلومتر دورتر از محل اعتصاب معدنچی را که از خانه بیرون میامد توقیف میکردند. کارگران از پس این برآمدند. آنچه که کمر اعتصاب معدنچیان را در انگلستان شکست، نهایتا فشار اقتصادی بود. برای مقابله با این فشارهای اقتصادی است که بنظر من مساله دستمزد ایام اعتصاب جزء لاینجزای آزادی اعتصاب است. و اینجا بحث اعتصاب رسمی تعیین کننده است. منتها اعتصاب غیر رسمی چه؟ آیا در این مورد نباید دستمزد پرداخت شود؟ بنظر من اعتصاب غیر رسمی ای که بعدا رسمی میشود باید حقوقش از روز اول آن محاسبه و پرداخت بشود. کارگری که ابتکار عمل را با اعتصاب غیر رسمی بدست میگیرد و بعد بخشهای دیگر طبقه خود را مجاب میکند که باید به صحنه بیایند، نباید بابت این ابتکار عمل و پیشرو بودنش از نظر مالی متضرر بشود. به این معنی حتی در مورد اعتصاب غیر رسمی هم جا دارد که دستمزد پرداخت بشود. بیش از این دیگر خود کارگران برای اعتصاب کردن صندوق درست میکنند و غیره. بنظر من مساله فراهم کردن امکان مادی برای اعتصاب نکته بسیار مهمی است. از تضمینهای حقوقی در مقابل دولت و پلیس و دادگاههایش و غیره تا تضمینهای مالی. مثال دیگر مساله ضرورت وجود تضمینهایی برای اموال اتحادیه ها و سازمانهای کارگری است. ممکن است فردا برای اموال فلان تشکل کارگری، حتی اگر چنین تشکلهایی وجود داشته باشند، ورقه مصادره و ضبط صادر کنند. همه اینها باید در بند مربوط به آزادی اعتصاب گنجانده شده باشد. اینکه هیچ دادگاه و مرجعی حق دست بردن به اموال تشکلهای کارگری را ندارد، اینکه کارفرما حق جابجایی محصولات و اموال را در حین اعتصاب ندارد و اگر کارفرما بیاید و از اموال کارخانه "خودش" حین اعتصاب چیزی ببرد باید بعنوان دزد بگیرندش. رسمی شدن اعتصاب کارگری یعنی تبدیل شدن حالت اعتصاب به موقعیت متعارف قانونی و هرکس که اخلاقی در آن وارد کند باید قانونا مورد تعقیب قرار بگیرد.

مصطفی صابر: یک محور و پایه صحبت شما اینست که کارگر بعنوان فروشنده نیروی کار این حق را دارد که هروقت خواست نفروشد و شرایط دیگری برای فروش نیروی کارش تعیین بکند. آیا همین حق را نمیشود در قانون کار به طرف مقابل یعنی کارفرما داد؟ یعنی اینکه هروقت دلش خواست کار را متوقف بکند و کارخانه را بخواباند و بگوید به این ترتیب حاضر نیستم ادامه بدهم.

منصور حکمت: تا بحال کسی نتوانسته است عملا این "حق" را از کارفرما بگیرد. اما بنظر من از نظر حقوقی کاملا میشود این "حق" را به کارفرما نداد. بنظر من کارفرما باید به اشکال مختلف زیر کنترل نهادهای کارگری باشد. طرف از یک امتیازات از پیشی در جامعه برخوردار است و بافرض اینها تازه در کارخانه با کارگر

بنظر من نکته بسیار تعیین کننده ای است. بحث برسر رابطه جامعه است با اعتصاب. بر سر مساله وحدت کارگری است. نکته دیگری که میخوام بگویم اینست که اعتصاب رسمی اساسا انعکاس قدرت تشکل کارگری است. در صورتی که اعتصاب غیر رسمی یک اعتراض است که البته کسی حق ندارد جلوی آن را بگیرد. اما وقتی کارگر میگوید اعتصاب رسمی است همراه آن تشکل کارگری را در صدر جامعه قرار میدهد. بعنوان یکی از پاهای اصلی تعیین سرنوشت آنها. اگر کارگران برق گفتند اعتصاب رسمی، دیگر دولت نمیتواند مردم را تحریک کند که برق تان خاموش میشود. کمالینکه ممکن بود برای خودش صرف نکند و سوخت نخرد و برق را در ساعاتی خاموش کند. همانطور که دولت انتظار دارد مردم با قطع برق از طرف دولت بسازند با قطع برق بدلیل اعتصاب هم باید بسازند. فکر میکنم این رابطه جامعه را با کارگر اعتصابی بهبود میدهد، چرا که هرکس میفهمد که فلان اتحادیه دارد برای گرفتن حق کارگران از امکانات قانونی خودش استفاده میکند. کسی نخواهد توانست به سادگی جامعه را علیه کارگر تحریک کند. اینها مسائل مهمی است و من کمالا اعتقاد دارم که مقوله اعتصاب رسمی باید باشد و در هر قانون کار واقعی تعریف بشود.

ببینید، بسیاری چیزها "حق" هست اما استفاده از آنها خیلی سخت است. کسی مثال میزد که در آمریکا همه "حق دارند" در انتخابات ریاست جمهوری رای بدهند، اما بین محل زندگی بعضی ها تا اولین صندوق رای گیری ۲۵۰ کیلومتر فاصله است و در غیاب وسیله نقلیه عمومی و شخصی اینها رای نمیدهند. اینها عملا حق رای دادن ندارند چون کسی نمیاید از آنها رای بگیرد. قاعده عمومی در مورد حق اعتصاب هم همین است. قانون کار باید حق اعتصاب را برسمیت بشناسد. اما هنوز فاکتورهای وجود دارد که این را تضمین میکند که اعتصاب عملی هست یا نه. بورژوازی چگونه کمر اعتصاب ها را میشکند؟ بنظر من اساسا با فشار اقتصادی. البته در کشورهایی مانند ایران اول قشون میکشند. اما حتی آنجا هم معمولا، یا در دوره هائی، کارگران مقاومت میکنند و از این مرحله بیرون میایند و زیر فشار سرکوب زانو نمیزنند. اما وجه مشترک روش بورژوازی علیه اعتصاب در همه جا اعمال فشار اقتصادی است. بنابراین حقوق ایام اعتصاب جای اساسی در بحث آزادی اعتصاب دارد. برای همین است که کارگران همیشه اعتصاب را با مقوله صندوق اعتصاب کنار هم میبینند و تشکیل صندوق اعتصاب اولین قدم راه انداختن هر اعتصابی است. به این معنی یک بعد از بحث آزادی اعتصاب اینست که کسی حق ندارد علیه اعتصاب قشون بیاورد. و بنظر من اگر کارگری روز اعتصاب بزند و کسی را که برای سرکوب اعتصاب آمده بکشد، از نظر حقوقی باید به مقتول مثل کسی که خودش را زیر ماشین انداخته است نگاه کرد. ایشان اصلا آنجا چکار میکرد. چه کسی به او گفت که دم کارخانه برود. این آنها

مواجهه میشود. اگر او هم حاضر باشد مثل کارگر ۳۵ ساعت کار کند، چیزی از کارفرما بودنش باقی نماند. نباید به کارفرما این حق را داد که هروقت دلش خواست کار را بخواباند، زیرا معاش میلیونها نفر را این جامعه به ناحق زیر نگین انگشتر ایشان گذاشته و ایشان هر روز تصمیم بگیرد که عده ای را به گرسنگی ببیند میتواند. بنظر من این جزو حقوق هیچ بشری در این دنیا نیست. عاقل کردن وسائل تولید در یک کشور به صرف مالکیت باید در یک سطح پایه ای تر، در سطح قانون اساسی کشور، در یک جامعه جرم محسوب بشود. بنابراین نمیشود کارفرما را بهمان درجه آزاد گذاشت.

ادامه مطلب نسرین رضاعلی، مبارزات هفت تیه و ...

مابقی داستان خصوصی سازی هم سر از انبان سرداران سپاه در آورد تا استفاده از "امکانات دولتی" برای فرزندان و دامادها و گاهی همسایه واحد تولیدی بخرند تا در یک چشم برهم زدن کارخانه را به ورشکستگی بکشانند و امکانات واحد را به ارز تبدیل و پورشه و چوب بستنی وارد کشور کنند نتورسینهای این بحث در رابطه با اقتصاد ایران باید بروند فعلا پروسه خودفربیی را تکمیل کنند، گمان نکنم در آن مملکت دیگر کسی گوشش بدهکار این حرفها باشد

پرسش: مطالبه خلع ید از بخش خصوصی، میتواند به معنای شکست برنامه های اقتصادی جمهوری اسلامی تلقی شود، ایا میتوان تصور کرد که تلاشهای کارگران به نتیجه برسد و جمهوری اسلامی پا پس بکشد؟ یا شکلی دیگر از ساختار کنونی را اجرا کند؟

نسرین رضاعلی: من به تفصیل در بالا سعی کردم به گوشه و زوایای مختلف این بحث پردازم، اقتصاد امروز ایران عمدتا دست سران سپاه و اعوان و انصارشان میباشد اخيرا سريالی خانگی تهیه شده است، به اسم آقازاده این سريال رو هر کسی دیده باشد، درست ميتواند متوجه شود، وقتی بحث بر سر پول، حقوق نجومی، خاک نجومی و اختلاس نجومی است بحث تنها یک بخش یا جناح نیست. بلکه کل سران حکومت فاسد و دزد هستند. حالا خیلی تلاش کردند مثلا بگویند خوب کسانی هم هستند دلشان برای کارگر فولاد میسوزد. اما گند دزدی های اینها مشام کل جامعه را آزار میدهد. آنچنان که محافلی هم از درون خودشان برای حفظ و نگهداری "کیان نظام" بخش کوچکی از دزدیهای هیولا گونه اسلامیون را به "نمایش خانگی" میکشاند. حرف واقعی و میلیونی مردم در آبان ماه 98 زده شد. مردم توهم ندارند، صد البته که طبقه کارگر هم به این حکومت و سیستم هیچ توهمی ندارد. آنچه طبقه کارگر را دست به عصا میکند، سرکوبگری عریان این حکومت است. شخصا احساس میکنم نه توده های مردم و نه طبقه کارگر به این حکومت کوچکترین توهمی ندارد، بارها از زبان مردم عادی در خیابان میشنوی که میگویند این حکومت ما مردم نیست، این حکومت انتخاب ما نیست! طی این چهار دهه بارها مردم ایران نشان دادند نه اقتصادش نه سیاستش نه فرهنگش هیچ تعلق به بشریت در قرن 21 ندارد. بنابراین شخصا فکر میکنم هر کسی بخواد شرایط کنونی را با نتولیراليسم توضیح بدهد میخواد کلاه گشادی سر مردم بگذارد. حکومتی که بجز تروریسم اسلامیش هیچ اعتبار و نامی دیگر در سراسر دنیا بجای نگذاشته است کدام شرکت و سرمایه گذار خارجی میخواد در ایران سرمایه اش را به ایران ببرد و بخواد رقابت بکند. اقتصاد این رژیم در بن بست است، راه حلی ندارد. نه خصوصی سازی و نه اقتصاد دولتی هیچکدام به داد بن بست اقتصادی جمهوری اسلامی نمیرسد.

خلاصه این بحث قبایی است که به تن این حکومت زیاده گشاد است!

 <http://jahantelegraf.com/>
 <https://t.me/nashriyeporsesh>
 <https://www.instagram.com/p/CDeAFvhhwHB/?igshid=1rpap256mmtj4>
 <https://www.facebook.com/kanoonmabaheh>

کانون مباحث کمونیسیم کارگری

kanoonmabaheh@gmail.com

کمونیسیم کارگری جنبش اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزبور شکل گرفت و عام ترین و عمیق ترین شکل انضاد و اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و مصلحت آن را نمایندگی میکند.

اهداف و برنامه عملی این جنبش بر نقد مارکسیسم بنیادهای جامعه سرمایه داری معاصر، بعنوان آفرین، محررین و پیشرفته ترین شکل جامعه طبقاتی، منطبق است.

برنامه یک دهه ای بهار

کانون مباحث کمونیسیم کارگری

kanoonmabaheh@gmail.com

نشریه پرسش را به دوستان خود معرفی کنید!